

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ : 1385/07/12

اسباب اختلاف فقها:

نکته دومی که در مقدمه فقط به آن اشاره می‌کنم، عبارت از اسباب اختلاف فقها است.

چرا فقها با هم دیگر این همه اختلاف نظر دارند؟

مگر قرآن یکی نیست؟ پیغمبر یکی نیست؟ سنت یکی نیست؟ این همه اختلافات چرا؟

اسباب الاختلاف از دو منظر مورد بحث است:

منظر اول اسباب الاختلاف درون مذهبی است؛ مثلاً چرا در مذهب شیعه فقها این همه با هم دیگر اختلاف دارند؟ از

طهارت گرفته تا دیات اختلافات زیادی وجود دارد؛ به طوری که علامه حلی کتاب مستقلی تحت عنوان مختلف الشیعه

تألیف کرده است. یا در میان اهل سنت این همه اختلافات هست که ابن قدامه کتاب مفصل 33 جلدی المغنی را

(کتاب فقه حنبلی) در اختلاف فقهای اربعه اهل سنت تألیف کرده است. سرخسی در المبسوط (فقه حنفی) عمده

اختلاف میان چهار مذهب را مطرح و بعد نظریه خودش را انتخاب می‌کند.

در این باره علمای اهل سنت کتاب‌های زیادی هم نوشته‌اند؛ مثلاً ابومحمد عبد الله بن محمد بطلمیوسی کتابی دارد

به نام الانصاف فی التنبیه علی اسباب التي اوجبت الاختلاف بین المسلمین فی آرائهم. ابن رشد اندلسی کتابی دارد

به نام بدایة المجتهد و نهاية المقتصد که عمدتاً اسباب اختلاف بین فقهای خودشان را مطرح کرده است. شاطبی کتابی

دارد به نام الموافقات، دهلوی کتابی دارد به نام الانصاف و... کتاب‌های متعددی نوشته‌اند که چرا فقها با هم دیگر

اختلاف دارند؟

از علمای شیعه هم ابن زهره (585 هـ) در کتاب الغنیه بحثی را در باره اسباب اختلاف فقها دارد. سید مرتضی نیز در کتاب الذریعه الی اصول الشیعه مطالبی را در این باره مطرح کرده است.

این منظر از اسباب الاختلاف مورد بحث ما نیست.

آن چه که برای ما برای ما مهم است که بدانیم و ضرورت دارد که به صورت یک بحث مستقل مطرح شود، اسباب اختلاف میان شیعه و سنی است. چرا در فروع فقهی، علمای شیعه با علمای سنی این همه با هم دیگر اختلاف دارند؟ مگر همه نمی گوئیم: نبینا واحد، کتابنا واحد، قبلتنا واحد؟ منشأ این همه اختلافات کجا است؟ البته این اختلافات، اختلاف ظاهری نیست؛ بلکه اختلاف ماهوی است؛ مثل بحث تجسیم.

شیعه معتقد است که:

من قال بان الله جسم هو کافر مشرک زندق.

عن الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام قال: من شبه الله بخلقه فهو مشرک، ومن وصفه بالمکان فهو کافراً.

بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 3، ص 299.

اما اهل سنت روایات صحیحه دارند، مبني بر جسمانیت خدا. حتی ابن تیمیه معتقد است که اگر کسی به تجسیم قائل نشود، آیات تجسیم را تأویل کند، «فهو کافر یجب ان یستتاب و الا قتل

ابن تیمیه کتابی دارد به نام «بیان تلبیس الجهمیه فی تأسیس بدعهم الکلامیه» که در رد جهمیه نوشته است. جهمیه همانند شیعه معتقد بودند که خداوند منزّه از تجسیم و تشبیه است. وی در این کتاب تمام اعضا را برای خدا ثابت کرده است و حتی تأویل کردن آن را نیز جایز ندانسته است. وی می نویسد:

وانه سمیع بصیر علیم خبیر متکلم ویرضی ویسخط ویضحک ویعجب ویتعجلی لعباده یوم القیامة ضاحکا وینزل کل لیلۃ الی سماء الدنیا کیف شاء فیقول هل من داع فأستجیب له هل من مستغفر فأغفر له هل من تائب فأتوب علیه حتی یطلع الفجر

و پس از نقل این مطلب می گوید :

فمن أنكر النزول أو تأؤل فهو مبتدع ضالّ . (ج 2، ص 40 و 529) .

و در جایی دیگر می نویسد :

انه اتفق عليه سلف الامة واهل السنة ان الله فوق العرش وان له وجها ويدين وتقرير ما ورد في النصوص الدالة علي

انه فوق العرش وان تأويل استوي بمعنى استولي هو تأويل المبطلين ... (ج2، ص35)

قال اهل السنة في قول الله الرحمن علي العرش استوي ان الاستواء من الله علي عرشه المجيد علي الحقيقة لا علي

المجاز .

اهل السنة مجمعون علي الاقرار بالصفات الواردة كلها في القرآن والسنة والايمان بها وحملها علي الحقيقة لا علي المجاز

و بعد در رد نظريه معتزله و جهميه مي گوید :

واما اهل البدع الجهمية والمعتزلة كلها والخوارج فكلهم ينكرها ولا يحمل شيئاً منها علي الحقيقة ويزعم ان من اقر بها

مشبه وهم عند من اقر بها نافون للمعبود والحق فيما قاله القائلون بما نطق به كتاب الله وسنة رسوله وهم ائمة الجماعة

. (ج 2، ص 38) .

و باز می گوید :

و در خود صحيح بخاري و صحيح مسلم هم در ذيل آيه (الرَّحْمَنُ عَلَي الْعَرْشِ اسْتَوَى). طه (20) 5. عرش را به

معنای تخت، سریر یا مبل گرفته اند که خدای عالم بر روی این مبل نشسته است. حتی ویژگی های این مبل را هم

معین کرده اند؛ مثلاً گفته اند که خدا وقتی روی این مبل می نشیند، جسمش از هر طرف چهار انگشت بیرون می

آید؛ چرا که خداوند اعظم من کل شیء است؛ حتی از مبل؛ زیرا اگر بگوییم که خداوند به اندازه این مبل و با این مبل

یکنواخت هست، عظمت خدا زیر سؤال می رود. یا گفته اند که وقتی خدا روی این مبل می نشیند، این مبل ناله می

زند همانند ناله زدن بچه شتر که تازه می خواهند از او سواری بگیرند؛ یا معتقد هستند که هر روز خداوند قبل از طلوع فجر، از این مبل پایین می آید (به قول ابن تیمیه همانند پایین آمدن من از پله های منبر) تا آسمان دنیا و می گوید: هل من داع فأجیب له؟! آیا کسی هست دعا کند تا اجابت کنم، هل من مستغفر

وثبت في الصحيحين وغيرهما من المساند والسنن من غير وجه من جماعة من الصحابة أن رسول الله صلي الله تعالي عليه وعلي آله وسلم قال " ينزل الله تبارك وتعالی في كل ليلة إلي السماء الدنيا حين يبقى ثلث الليل الأخير فقول : هل من سائل فأعطيه ؟ هل من داع فأستجيب له ؟ هل من مستغفر فأغفر له ؟ " الحديث (تفسير ابن كثير، ج 1، ص 361) .

و مسلم در صحيح خود نقل می کند :

عن ابي هريره، عن رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم قال ينزل الله إلي السماء الدنيا كل ليلة حين يمضي ثلث الليل الأول فيقول: أنا الملك أنا الملك، من ذا الذي يدعوني فاستجب له، من ذا الذي يسألني فأعطيه، من ذا الذي يستغفرني فأغفر له، فلا يزال كذلك حتي يضيء الفجر.

مسلم، ج 2، ص 75 و سنن ابن ماجه، ج 1، ص 435 و سنن ترمزي، ج 1، ص 277 .

در روایت دیگر آمده :

فإذا طلع الفجر صعد إلي عرشه .

فتح الباري، ج 13، ص 390 .

فاغفر له. تا طلوع فجر. فجر که طلوع کرد، خدای تبارک و تعالی عبا و قبایش را می پیچاند و بر می گردد و بر روی تختش می نشیند، تا یک ساعت به طلوع فجر فردا که خدا دوباره همین کار رو انجام می دهد. این ها شده برای اهل سنت اصول.

يکي از علمای تراز اول اهل سنت دمشق که تازه شیعه شده می گوید که یکی از دلایلی شیعه شدن من همین روایت است؛ چرا که من هر چه فکر کردم، دیدم که اگر این روایت را پانصد یا ششصد سال قبل؛ یعنی آن زمانی عقیده بطلمیوسی در اجرام سماوی حاکم بود که می گفتند آسمان ها همانند پوست پیاز روی همدیگر قرار گرفته و زمین ساکن است و شرقی دارد و غربی و شمالی دارد و جنوبی، و مثل یک تخته کاغذ است یا مثل میز است، آفتاب از شرق می آید و غروب می کند، قابل قبول بود؛ ولی امروز که کرویت ارض ثابت شده و این که زمین هم به دور خود و هم به دور خورشید می چرخد، اگر ما ملتزمیم به مضمون این روایت شویم لازم می آید که اگر خدا یک بار به آسما دنیا آمده باشد، راه برگشت برای خدا مسدود است؛ چون وقتی خدا مثلاً نیم ساعت به طلوع فجر به سوریه آمد و شروع کرد به ندای «هل من مستغفر و...»، طلوع فجر که مختص به سوریه و ایران و... نیست، این طلوع فجر همین طور با گردش زمین می چرخد؛ یعنی در طول 24 ساعت، در تمام 365 روز، در تمام عمر دنیا این طلوع فجر می چرخد و در هر آنی از ساعات شبانه روز در یک جا از کره زمین طلوع فجر است. خدا هم که خدای فقط ایران و سوریه و... نیست، خدای همه جا است، اگر بخواهد برای همه مردم بگوید: «هل من دعاء؟، هل من مستغفر؟» یک بار بیاید، دیگر نمی تواند برگردد. من فهمیده ام که یک مذهبی که عقاید او مبتنی بر اسرائیلیات این چنینی و خلاف عقل باشد، این مذهب نمی تواند مذهب صحیح و برگرفته از کتاب و سنت باشد. لذا از مکتب اهل سنت دست کشیدم و به مذهب اهل بیت آمدم.

ما با اهل سنت در بحث توحید اختلاف اساسی داریم، نه اختلاف جزئی. بحث تجسیم بحث اساسی است، از منظر اهل بیت علیهم السلام جسمانیت مساوی با زندقه و الحاد است، از دیدگاه اهل سنت عدم اعتقاد به تجسیم الحاد است، یعنی این دو دیدگاه مثل ظلمت و نور می ماند و نمی تواند اختلاف ظاهری باشد.

در نبوت نیز با آن ها اختلاف اساسی داریم، آن قائل به عصمت انبیاء به صورت اطلاق نیستند و نبی مکرم صلی الله علیه و آله را مجتهد می دانند؛ به طوری که اگر یک صحابه هم در برابر پیامبر اجتهاد کرد، چه بسا صحابه را محق تر از نبی مکرم می دانند.

یک بحث مفصلی اهل سنت دارند به نام موافقات عمر بن خطاب. سیوطی می گوید، 18 مورد و به نقلی 23 مورد اختلاف میان رسول مکرم و عمر بن خطاب افتاد، جبرئیل نازل شد و نظر عمر بن خطاب را تأیید و نظر رسول خدا را ابطال کرد.

از نظر شیعه، نبوت مورد ادعای اهل سنت با نبوت قرآن زمین تا آسمان تفاوت دارد، قرآن می فرماید:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. النساء (4) 65.

به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود؛ مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.

یعنی: قسم به پروردگارت در موارد اختلاف، نظر پیغمبر نظر نهایی است.

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. النجم (53) 3 و 4.

پیغمبری که در تمام موارد حتی در آداب خوردن و خوابیدن اسوه است؛

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. الاحزاب (33) 21.

صحیح بخاری می گوید:

أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِبَاطَةَ قَوْمٍ فَبَالَ قَائِمًا ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ فَجَتَّتَهُ بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ.

صحیح البخاری، البخاری، ج 1، ص 62

پیامبر این چینی از نظر شیعه نمی تواند اسوه باشد.

یا خود ام المؤمنین عایشه می گوید که زید بن حارثه آمد پشت در و در زد، پیغمبر مدتی او را ندیده بود، همین که احساس کرد که زید بن حارثه است، لخت مادر زاد آمد بیرون و زید را بغل و رو بوسی کرد. بعد از آن ما پیغمبر را عریان ندیدیم.

عن عائشة قالت : قدم زید بن حارثة المدينة ورسول الله صلي الله عليه وسلم في بيتي، فأناه فقرع الباب، فقام إليه رسول الله صلي الله عليه وسلم عريانا يجر ثوبه، والله ما رأيته عريانا قبله ولا بعده، فاعتنقه وقبله.

سنن الترمذي، ج 5، ص 76، ح 2732 . قال الترمذي : هذا حديث حسن .

این پیغمبري که از فرهنگ اهل سنت برخاسته است، با پیغمبري که در مکتب اهل بیت به آن معتقد هستند، زمین تا آسمان تفاوت دارد.

امام در مذهب اهل سنت با امام مذهب شیعه زمین تا آسمان تفاوت دارد. امامي که شیعه قائل است:

إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. البقره (2) 124.

نمی تواند در تمام دوران عمرش، حتی در طفولیتش، طرفه العینی متلبس به ظلم و شرک باشد؛ ولی امامي که اهل سنت معتقد است، اگر نستجیر بالله بیاید زنا هم بکند، علیه ما حُمِّل و علیکم ما حُمِّلتم. این نص صریح آن ها در بحث امامت است.

حتي خود خليفة دوم در باره امام و پیروي از او می گوید:

يا أبا أمية لعلك ان تخلف بعدي فأطع الامام وإن كان عبدا حبشيا ان ضربك فاصبر وان امرك بأمر فاصبر وان حرمك فاصبر وان ظلمك فاصبر وان امرك بأمر ينقص دينك فقل سمع وطاعة دمي دون ديني.

سن الكبري، بيهقي، ج 8، ص 159

امام يکي از وظایفش اقامه دین خدا است. امام شیعه در عصمت، اخلاق و سیره همانند پیغمبر است.

انت مني بمنزلة هارون من موسى الا أن لاني بعدي.

امام در نزد شیعه تمام مقام پیغمبر، غیر از اخذ وحی و نبوت را دارا است.

در مسائل فقهی هم روی هر مسأله ای که انگشت بگذاریم، تفاوت دارند، روزه آن ها با روزه شیعه تفاوت دارد، وضوی

آن ها با وضوی شیعه تفاوت دارد، نماز آن ها با نماز شیعه تفاوت دارد، حج آن ها با حج شیعه تفاوت دارد.

این تفاوت ها تفاوت ظاهری نیست؛ بلکه تفاوت اساسی است؛ مثلاً شیعه معتقد است که اگر کسی طواف نساء انجام

ندهد، برای همیشه همسرش به او حرام است. اهل سنت اصلاً عقیده ای به طواف نساء ندارند.

همچنین در اخلاقیات؛ مثلاً در نماز جماعت، شیعه در باره امام جماعت ملاک هایی دارد، مثل این که کسی که هاشمی

است مقدم است، عالم بر جاهل مقدم است؛ ولی فقهایی آن ها فتوای داده اند که هر کسی که خانمش خوشگل تر

است، او باید امام جماعت باشد. یا این که هر کس اطول ذکر است او باید امام جماعت باشد.

یا یکی از فقهایی بزرگشان در بحث دیات فتوی داده است که:

من شق ذکره نصفین فأدخل نصفه في امرأة و نصفه في امرأة اخري يجب عليه الغسل دونهما. نعم لو أدخل نصفه

في دبرها و نصفه في قبلها يجب عليهما الغسل.

من لَفَّ ذكره بحريرة وأولجه في فرج ولم ينزل، لا غسل عليه ولا حد علي الأصح إن كان في حرام، ولا يفسد به شيء

من العبادات، وعن أبي حامد الغزالي المزوري إيجاب ذلك

طبقات الشافعية، ج 5، ص 143 .

ابن نجيم حنفي متوفاي 970 هـ مي گوید :

ولو لف ذكره بخرقة وأدخله، إن وجد حرارة الفرج واللذة، يفسد (اي الحج) و إلا فلا .

البحر الرائق، ج 3، ص 16، چاپ دار المعرفه بيروت .

زنده باد به این فقه.

منشأ اصلي اختلاف ميان اهل سنت و پیروان اهل بیت عليهم السلام :

نبي مکرم اسلام صلي الله عليه و آله وسلم مي فرمايد:

أهل بيتي أمان لاهل الارض كما أن النجوم أمان لأهل السماء

بحار الانوار، علامه مجلسي، ج 36، ص 291. و در همان صفحه نقل مي کند:

النجوم أمان لأهل السماء، و أهل بيتي أمان لأهل الأرض، فإذا ذهبت النجوم أتى أهل السماء ما يكرهون وإذا ذهب أهل بيتي أتى أهل الأرض ما يكرهون .

حاكم نيشابوري نقل مي کند:

قال رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم النجوم أمان لاهل الارض من الغرق وأهل بيتي أمان لامتي من الاختلاف فإذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس * هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه.

المستدرک، الحاكم النيسابوري، ج 3، ص 149.

این حدیث به شرط مسلم و بخاری صحیح است. در نتیجه هر جا که کسی از اهل بیت عليهم السلام خارج شد، نتیجه اش این می شود.

ابوحنیفه می گوید:

من استأجر امرأة ليزني بها فلا دية له.

این فتوای ابوحنیفه و مورد عمل آن ها است. ابن قدامه در المغنی این فتوی

(فصل) و إذا استأجر امرأة لعمل شيء فزني بها أو استأجرها ليزني بها وفعل ذلك أو زني بامرأة ثم تزوجها أو اشتراها فعليهما الحد وبه قال أكثر أهل العلم وقال أبو حنيفة لا حد عليهما في هذه المواضع لأن ملكه لمنفعتها شبهة دائرة للحد ولا يحد بوطئ امرأة هو مالك لها ولنا عموم الآية والاحبار ووجود المعنى المقتضى لوجوب الحد، وقولهم ان ملكه لمنفعتها

شبهة ليس بصحيح فإنه إذا لم يسقط عنه الحد ببذلها نفسها له ومطاوعتها إياه فلان لا يسقط بملكه نفع محل آخر أولي،
وما وجب الحد عليه بوطئ مملوكته وإنما وجب بوطئ أجنبية فتغير حالها لا يسقطه كما لو ماتت...

المغني، عبد الله بن قدامة، ج 10، ص 194 .

را مي آود و شروع مي کند به حمله کردن به ابوحنیفه. سرخسي هم در المبسوط

. . . . فهو كما لو وجدها نائمة علي فراشه وكما لا يسقط الحد هناك بظنه فكذلك هنا (قال) رجل استأجر امرأة ليزني
بها فزني بها فلا حد عليهما في قول أبي حنيفة وقال وأبو يوسف ومحمد والشافعي رحمهم الله تعالي عليهما الحد لتحقيق
فعل الزنا منهما فان الاستتجار ليس بطريق لاستباحة البضع شرعا فكان لغوا بمنزلة ما لو استأجرها للطبخ أو الخبز ثم
زني بها...

المبسوط، السرخسي، ج 9، ص 58 .

و ابن عابدين در كتاب رد المختار آن را نقل کرده اند.

البته آن چیزهایی که مرحوم شيخ مفيد نقل کرده که:

من لَفَّ ذكره ثم ادخل فلا اثم عليه...

در كتاب هاي فعلي احناف اين مطلب يافت نمي شود ؛ ولي چون به وثاقت شيخ مفيد اعتماد داريم، مطمئن هستيم
که در كتاب هاي آن زمان بوده و شيخ مفيد آن را ديده است .

اهل سنت بعد از پیامبر، مرجعیت سیاسی، علمی، اقتصادی، اخلاقی و... همه را به صحابه داده اند

وقد رضي رسول الله صلي الله عليه وسلم لأئمة باتباع أصحابه حيث قال أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم وقد
اجتهدوا وقاسوا ووطئوا طرق الاجتهاد فكانت السنة والإجماع والقياس مستندة إلي تبيان الكتاب ولم يضر ما في البعض
من الخفاء في كونه تبيانا فإن المبالغة باعتبار الكمية دون الكيفية.

دليل آن ها نیز این حدیث جعلی است:

اصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم، اهتديتم.

شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج20، ص11 و شرح مسند ابي حنيفة، ملاعلي قاري، ص328 و تفسير الثعلبي، ج3، ص334 و تفسير الرازي، الرازي، ج2، ص5 و ج27، ص267 و...

این روایت دو سند دارد که در سند اول، جعفر بن عبدالواحد هاشمی است که امام ذهبی در باره اش می گوید: کان یضع الاحادیث و من بلاياہ «أصحابي كالنجوم». (میزان الاعتدال، ج1، ص413) یعنی او حدیث جعل می کرد و از گرفتاری های او جعل حدیث اصحابی كالنجوم است. دارقطنی نیز او را وضاع و جعل کنند حدیث می داند. (همان) احادیث او را «لا اصل لها» و «باطلة، موضوعة» خوانده اند. (لسان المیزان، ج2، ص149)

در سند دوم آن حمزة بن ابي حمزة الجزري است که جعل حدیث می کرد. ابن عدي در باره او می گوید: تمام احادیثی که او نقل می کند، موضوع و مجعول است. روایت اصحابی كالنجوم از جعلیات او است. ابن معین او را «بي ارزش» و بخاری او را «منکر الحدیث» خوانده است. (میزان الاعتدال، ج1، ص606)

به قول یکی از اساتید حوزه:

ان الصحابة مراجع الامة بعد النبي و ليس يعدل عنهم الي الابد.

ولي شيعه با حدیث:

اني تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتي اهل بيتي.

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله " ص " كأي قد دعيت فأجبت واني تارك فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب

حبل ممدود من السماء إلي الأرض و عترتي أهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما

مرجعیت را به اهل بیت علیهم السلام داده است.

عمده اختلاف ما با اهل سنت، بحث مرجعیت اهل بیت علیهم السلام یا مرجعیت صحابه است. این نخستین ماده افتراق و سر منشأ تمامی اختلافات میان شیعه و سنی است. شما اگر از يك سني سؤال کنی که چرا ابوبکر خلیفه است؟ می گوید که صحابه او را معین کرده است. چرا می گویند که متعه حرام است، قرآن صراحت دارد بر حلیت متعه؟ می گویند که صحابه گفته است. آن ها در تمام مسائل فقهی شان و تمام عقاید شان را بر مرجعیت صحابه استناد می کنند.